

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تربیت غلامان سامانی را همان هفت سالی فرض کنیم که در سیاست نامه ذکر شده است، لابد او هم به هنگام اسارت، جوانی هفده هژده ساله بوده است، چون می‌دانیم که آلتگین در حدود سال ۲۶۷/۸۸۰-۸۸۱ متولد شده بوده است (Nazim, 1973).

بسیار خوب، تا حالا به دست آمد که سبکتگین ترک در عنفوان جوانی به آلتگین ترک که خود نیز در جوانی به دستگاه سامانیان وارد شده بوده است فروخته می‌شود و در طول این مدت در دربار سامانی که مرکز فرهنگ ایران شرقی بوده است بار می‌آید و بزرگ می‌شود. پس بسیار بعید است که تصور کنیم که چنین جوانی از کودکی به ایران بیاید و در دستگاه سامانی، یعنی مرکز ثقل فرهنگ اشرافی ایران بزرگ بشود، اما شرایط اجتماعی و محیط زیستش بر او هیچ اثری نگذارد و به همان خوی ترکانه و صحراگردی باقی مانده باشد. به نظر بنده منطقی‌تر این است که قبول کنیم فرهنگ مؤثر ایرانی در خلق و خوی این جوان اثر کرده و او را به قول فرنگیها «ایرانیزه» کرده بوده است. یعنی اگر قبول می‌کنیم که سبکتگین از نظر نژادی ترک بوده است با توجه به شرایط پرورشش نمی‌توانیم به همان آسانی قبول کنیم که این مرد از لحاظ «فرهنگی» ایرانی نشده بوده است. این مدعای دربارۀ صاحب سبکتگین، یعنی آلتگین هم صادق است.

و اما بینیم که فرزندان سبکتگین و به خصوص پسر ارشدش محمود چه وضعی داشتند و از لحاظ فرهنگی کدام هویت بر ایشان غالب بوده است. می‌دانیم که نیمی از زن‌های هر کودکی از سوی مادر است و نیم دیگر از سوی پدر. اگر به اصل و نسب محمود غزنوی نگاه کنیم می‌بینیم که شاعران دربار او، ابوالفضل بیهقی مورخ که با او از نزدیک آشنا بوده، خواجه نظام الملک وزیر سلاطین سلجوقی که لابد به اطلاعات آرشیه‌های دولتی غزنویان و دانش کسانی که عصر غزنویان را درک کرده بودند دسترسی داشته، و بعدها حتی مستوفی صاحب تاریخ گزیده؛ که او هم از خاندانی اداری منصب و آشنا به مدارک و منابع رسمی بوده، همه و همه محمود را محمود زاوولی می‌خوانند. بیهقی از محمود به لقب زاوولی یاد می‌کند (تاریخ بیهقی، ص ۴۶۰). خواجه نظام الملک صریحاً می‌نویسد که: «سبکتگین... دختر رئیس زاولستان را به زنی کرد و محمود از این زن بود و از این معنی او را محمود زاوولی گفتندی» (سیاست نامه، ص ۱۵۷). مستوفی هم در تاریخ گزیده می‌گوید مادر محمود «دختر رئیس زاول بود و او را بدین سبب زاوولی خوانند» (مستوفی، ص ۳۹۱) و از همه مهمتر شعرای دربار او مکرر محمود را زاوولی می‌خوانند و این مستقلاً روایت بیهقی و نظام الملک و مستوفی را در باب زاوولی بودن مادر محمود تأیید می‌کند. مثلاً عنصری گوید:

شاه مشرق و شاه زابلستانی خداوند اقران و صاحبقرانی

(دیوان، ص ۲۷۷)

فرخی نیز گوید:

یمین دول میر محمود غازی امین ملل شاه زاولستانی
(دیوان، ص ۳۶۴)

شه زاولستان محمود غازی سرگردنکشان هفت کشور
(ص ۴۳۷)

باید به خاطر داشت که وقتی می‌گوییم محمود دختر زاده رئیس زاول بود، یعنی این که طبق اصطلاح آن دوره که لفظ رئیس را معادل دهقان به کار می‌بردند، محمود از سوی مادر دهقان زاده ایرانی بوده است. نتیجه این که سلطان محمود غزنوی از پدری ترک ولی تربیت یافته در مرکز فرهنگی خراسان یعنی دربار سامانی، و از مادری که دختر یکی از دهاقین ایرانی بود، در ایران زاده شد، در ایران پرورشی مطابق پرورش دیگر فرزندان اشراف و بزرگان یافت، و در محیطی کاملاً ایرانی بالید و بزرگ شد.

این که گفته شد، در آن عصر، «رئیس» را معادل «دهقان» به کار می‌برده اند شواهد متعدد دارد. در تاریخ قم تألیف ۳۷۸ هـ. ق.، (ترجمه فارسی در قرن نهم) آمده است: «روایت عجم روایت کرده اند که باروی قم یزدان فاذا ر رئیس ناحیت ابرشتجان بنا کرده است» (ص ۳۳). «... و چون به سوس رسید، ابوموسی اهل آن را محاصره کرد. چون مدت محاصره بر رئیس و دهقان سوس به تطویل انجامید با ابوموسی صلح کرد». در ترجمه تفسیر طبری نیز عموماً به جای «دهقان» هر منطقه کلمه «رئیس» به کار رفته است (از جمله، ج ۳، ص ۶۴۰). خواجه علی میکال رئیس الرؤساء نیز در کتب عربی و اشعار مداحانش «دهقان الدهاقین» نامیده شده است. مؤلف مجمل التواریخ و القصص هم با توجه به این اصل نوشته است: «... و مرزبان صاحب طرفان را خوانده اند و دهقان رئیسان و خداوندان ضیاع و املاک را» (ص ۴۲۰). و از معاصران آقای دکتر محمد امین ریاحی نوشته اند: «... بعدها در قرنهای پنجم و ششم دهقانان را «رئیس» می‌نامیدند» (سرچشمه های فردوسی شناسی، ص ۱۲).

در ضمن به این موضوع نیز باید توجه داشت که دوران شکل گیری شخصیت محمود و اصولاً همه شاهان غزنوی یعنی دوران طفولیت تا حدود شش سالگی که علمای روان شناسی فرنگ، این دوران را formative years می‌نامند در محیطی کاملاً ایرانی و زیر نظر مادران ایرانی و دایگان ایرانی گذشته است. حتی در مورد یکی از ایشان می‌دانیم تا حدود ۱۲ و ۱۳ سالگی نزد مادرش پرورش یافته، و سپس از نوجوانی به بعد به محیط مردانه و نظامی پدر

منتقل شده است و آن امیر مردانشاه بن مسعود بن محمود است که تا حدود ۱۳ سالگی با زنان حرم زندگی می‌کرده است که به تصریح بیهقی برایش مجلس عقدی می‌گیرند و با تکلفهای بسیار زنش می‌دهند، و پس از اختتام تشریفات به نزد «والده» بر می‌گردد (بیهقی، ص ۶۹۰-۶۹۱). طبیعی است که اگر پسری تا سیزده سالگی نزد «والده» بزرگ شود و اگر این «والده» ایرانی باشد زیر بنای شخصیت فرزند هم ایرانی خواهد بود، چه مادر، فرهنگ قومی خود را به فرزندش منتقل می‌کند. این حقیقت درباره تمام شاهان غزنوی صادق است.

چگونه است که برخی از علما محمود را ترک بیابانگرد می‌دانند، ولی ابونواس شاعر بزرگ عرب زبان را که او هم فقط مادرش ایرانی بوده، و خود شاعر هم فی مدة العمر حتی یک بیت شعر فارسی نگفته، و در بصره که محیطی از لحاظ زبانی و فرهنگی آمیخته بود، نشو و نما کرده است، شاعری ایرانی می‌شناسند؛ ابونواسی که فخر می‌کند مولایانش از یکی از قبایل یمن بودند که کاوس را در اسارت داشتند، و مغرور است که ضحاک ماردوش که دمار از روزگار عجم درآورد از قبیله ای بود که طایفه پدری او نیز به آن منسوب بودند، آیا ابونواس ایرانی است و محمود ترک!

گذشته از این که محمود از پدری ترک و ایرانی شده، و مادری دهقان زاده و ایرانی در ایران به دنیا آمد، به هنگام ازدواج نیز با یکی از خاندانهای بسیار قدیم و شریف ایرانی یعنی با دختر ابوالحارث احمد فریغونی (ف بین ۳۹۰ تا ۳۹۸ / ۱۰۰۰ الی ۱۰۰۸ میلادی) که از دیر زمان بر ولایت گوزگانان امارت داشتند و حتی با سامانیان هم منسوب بودند وصلت کرد. به این مطلب باید توجه کرد که وصلت میان غلامان ترک برکشیده و فرهیخته یا دلیر و لشکر کش با دختران خاندانهای دهاقین رسم بوده است چنان که می‌دانیم بر طبق نص تاریخ گردیزی، احمد بن سهل که «از اسیلان عجم بود و نبیره یزدجرد شهریار بود» به فرمان عمرواللیث خواهر خود حفصه را به غلام ترک عمرو، سبکری به زنی داد (گردیزی، ص ۱۵۱). امیر یوسف بن ناصرالدین برادر کهنتر سلطان محمود، برای غلام محبوبش طغرل کافر نعمت به قول بیهقی «چون شب سیاه به روز سپیدش تاختن آورد [یعنی ریش درآورد] ... از خاندانی با نام زن خواست» (بیهقی، ص ۳۳۱). نیز می‌دانیم که خوارزمشاه آلتوتاش سردار دلیر و زیرک محمود، پسری داشت به نام هارون که «از رافعیان بود از جانب مادر - امارت خراسان پیش از یعقوب لیث رافع بن سیار داشت و نشست او به پوشنگ بود، خوارزمشاه مادرش را آن وقت به زنی کرده بود که به هرات بود در روزگار یمین الدوله پیش از خوارزمشاهی» (بیهقی، ص ۴۵۲). علی رغم این حقایق، ممکن نیست

که خاندانی چون آل فریغون که از قدیمترین امرای خراسان بودند دختر به غلام یا غلامزاده بدهند. مسلماً سبکتگین در همان اوان جوانی به دست آلتگین آزاد شده بوده است زیرا می دانیم که آلتگین به تصریح تاریخ گزیده یکی از دخترانش را به سبکتگین به زنی داد. و این زن غیر از مادر محمود بود و به احتمال قوی مادر دو پسر دیگر سبکتگین به نامهای حسن و حسین بوده است که این دو کودک در خردسالی درگذشتند. علی ای حال اگر آلتگین که به فرمان نصر بن احمد سامانی (۳۰۱-۳۳۱ / ۹۱۴-۹۴۳) آزاد شده بود و دیگر غلام نبوده، هنگامی که دخترش را به زنی به سبکتگین داده است، لابد دامادش را مدتی قبل از این وصلت آزاد کرده بوده است. به این خاطر است که نجیب زاده ای چون ابوالحارث احمد فریغونی حاضر می شود که به محمود دختر بدهد. محمود غلام زاده نبوده است چون هنگام به دنیا آمدنش لابد پدرش غلام نبوده و کسی که از پدری آزاد زاده شود عقلاً و شرعاً غلامزاده نیست. به علاوه آن بیت معروف فردوسی - «پرستار زاده نیاید به کار...» - هم چنان که گفتیم خطاب به محمود نیست.

طبیعی ست که این محمودی که از سوی مادر نجیب زاده ایرانی ست با آن ترک بیابانگردی که در نوشته های برخی از علمای خودمان و فرنگی دیده می شود از زمین تا آسمان تفاوت دارد. بنده این جا نمی خواهم به سواد و معلومات او اشاره کنم، هر چند می توان ثابت کرد که سلطان محمود بیسواد نبوده است، زیرا به روایت بیهقی حره ختلی عمه سلطان مسعود، یعنی خواهر محمود نیز سواد و خط داشته و نمونه ای از انشایش را بیهقی به دست داده است. زیرا پس از مرگ سلطان محمود، همین خانم به برادرزاده اش امیر مسعود نامه می نویسد و روایتش را بیهقی چنین آورده است: «پس ملطقه خود به من انداخت [یعنی مسعود نامه محرمانه را به خواننده می اندازد]. گفت بخوان. باز کردم خط عمتش بود حره ختلی. نبشته بود که: خداوند ما سلطان محمود... گذشته شد رحمة الله... و عمت به حکم شفقت که دارد بر امیر فرزند هم در این شب به خط خویش ملطفه ای نبشت» (بیهقی ص ۱۳-۱۴). به علاوه مادر امیر مسعود، یعنی زن سلطان محمود هم که به گمان بنده با نوبی از فریغونیان بوده است به روایت بیهقی خط و سواد داشته است «ووالده امیر مسعود و عمتش حره ختلی نیز نبشته بودند و باز نموده که بر گفتار این بندگان اعتمادی تمام باید کرد» (بیهقی، ص ۱۹).

چنان که عرض شد بنده نمی خواهم اینجا به سواد سلاطین غزنوی پردازم. اما از ذکر یک نکته چاره نیست و آن ترکی دانستن سلطان محمود است و ایضاً آشنایی فرزندش مسعود به زبان ترکی. از سوی دیگر بنده به خاطر ندارم که در تاریخ بیهقی، ذکری از ترکی

سخن گفتن خود سلطان محمود را دیده باشم. البته این دلیل نیست که این مطلب در تاریخ نیامده باشد. بلکه فقط نشان دهنده آن است که از چشم من بنده پوشیده مانده. اما چون فرزند سلطان محمود، یعنی مسعود بن محمود، مسلماً ترکی می دانسته لابد پدرش هم به این زبان آشنا بوده است. مدرک ترکی دانستن سلطان مسعود این است که بیهقی می نویسد: «پس [سلطان] حاجب بزرگ بلگاتگین را به نزدیک پیل خواند و به ترکی با وی فصلی چند سخن بگفت» (بیهقی، ص ۲۰۱ و قس ایضاً ص ۱۶۶). اما ترکی دانستن سلطان مسعود دلیل بر داشتن «هویت فرهنگی» ترک او یا پدرش نیست، زیرا می دانیم که وزیر سلطان مسعود یعنی خواجه بزرگ احمد بن عبدالصمد که در درایت و سیاست و کشور راندن آیتی بود رحمة الله علیه با آن که اصلاً شیرازی بود به حکم این که سالیان سال وزارت آلتوتاش خوارزمشاه کرده بود ترکی هم می دانست چنان که در حضور بیهقی «به ترکی غلامی را سخنی گفت، کیسه ای سیم و زرو جامه آورد» (بیهقی، ص ۸۸۸).

و اما آمدم بر سر این سخن که محمود غزنوی دوست نمی داشته که در شاهنامه به ترکان تورانی دشنام داده شده باشد و به همین جهت هم از فردوسی و شعر او حمایتی نکرده است. به نظر بنده این ادعا از پایه غلط است. در شاهنامه به ترکان دشنامی داده نشده. اگر هم به مناسبتی پهلوانی ایرانی به پهلوانی ترک توهین کرده، در عوض پهلوان ترک هم پاسخ گفته و بسیار مواقع هم به خوبی از عهده برآمده است. شاهنامه هدفش دشنام دادن به کسی نبوده است. چنان که در شاهنامه بعضی وقتها رستم یا دیگر سیستانیان به وجه تحقیر و اهانت «سگزی» خوانده شده اند. هیچ کس نمی تواند بگوید که در شاهنامه به سیستانیان دشنام داده شده. اما اگر بگوییم که شاهنامه همه حدیث پیروزی ایران بر توران و ترکان است و این بر محمود گران آمده، حرفی نیم درست و نیم نادرست زده ایم. یعنی این درست است که شاهنامه به حکم این که حماسه ملی ایران است، ایران و ایرانی را بر غیر ایرانی برتری داده و حدیث پیروزی ایران بر دشمنان ایران را ساز کرده، اما این مطلب بر محمود گران آمده باشد به هیچ روی درست نیست.

تمام جنگهای محمود در آغاز جوانی به همراه پدرش علیه دشمنان ترک بوده است. او مکرر با خانان ترکستان و ترکمانان و آل افراسیاب جنگید و ایشان را بارها تار و مار کرد و بسیاریشان را بکشت. پیروزی بر ترکان برای محمود جزء بدیهیات زندگی سیاسی و نظامی بود، نه این که چیز نوظهور عجیب و غریبی باشد و موجب ناراحتی اش بشود که شاعری چون فردوسی ضمن بیان داستانهای حماسی و پهلوانی از شکست ترکان در جنگ با ایرانیان سخن گفته است. اگر فردوسی فقط چنین گفته، محمود و سپاه او بارها و بارها

چنین کرده اند. پس این ایراد هم درست نیست. از این گذشته خود شاعران دربار محمود به بدترین وجهی بر ترکان تاخته اند و آنها را از ایرانیان کمتر شمرده اند. به نمونه های زیر توجه بفرمایید:

عنصری مکرراً در مدایحش محمود و مسعود را خسرو عجم، شاه عجم، خدا یگان عجم، شاه ایران، خسرو ایران و شهریار عجم می خواند (دیوان، ص ۱، ۲۴، ۹۶، ۱۳۵، ۲۱۳ و غیره). در حالی که یک بار هم آنها را شاه ترکان، خسرو توران و امثال ذلک نخوانده است، و حال آن که شعرای سلجوقیه که ترکمانان تازه از راه رسیده سلجوقی را مدح می گفتند چنان که به زودی خواهیم دید، بارها ممدوحین خود را که از نسل افراسیاب و خاقان به شمار می آمدند با چنان القابی ستایش می کردند. برعکس در تمام دراوین سه شاعر بزرگ دربار محمود و مسعود یعنی عنصری، فرخی و منوچهری حتی یک بار هم چنین خطایی بر ممدوح اینان نیامده است. برعکس، این شعرا در شعرشان با همان لحنی که فردوسی در شاهنامه ایرانیان را بر ترکان توران برتری داده است ممدوح غزنوی خود را برتر از رقبای ترکش می شمرند و به ایرانی بودن وی تصریح دارند. مثلاً عنصری محمود را با کیخسرو که افراسیاب را شکست داد معادل دانسته و می گوید محمود همان بلایی را بر سر دشمن ترک خود آورد که کیخسرو بر سر افراسیاب آورد:

آنچه اندر جنگ سرجهان تو کردی خسروا بی شک از خسرو نیامد بر سر افراسیاب
(دیوان، ص ۱۴)

یا جای دیگر در مدح مسعود بن محمود می فرماید:

ای ملک مسعود بن محمود کز شمشیر تو عالمی پر گفتگوی است و جهانی پر عتاب
باد شمشیرت به ترکستان گذر کرد و ببرد از دل خاقان درنگ و ازدو چشم نال* خواب
(دیوان، ص ۱۴)

هم عنصری و هم دیگر استادان دربار غزنوی محمود و تبار او را در مقابل ترک و هندو که خارجی هستند، ایرانی قلمداد می کنند، و پیروزی ایرانی را بر ترک تورانی به زبانی بسیار شدیدتر از آنچه فردوسی به کار برده می ستایند. مثلاً در مورد دفع ایلک خان ترک و رد حمله او به دارالملک غزنویان می فرماید:

حجسته رایت منصور چون ز دارالملک بکرد جنبش و شد سوی کشور ایران

* ناگفته نماند که در چاپ دیوان عنصری به جای «باد شمشیرت» و «دو چشم نال» به ترتیب «باد شمشیرت» و «دو چشم بال» آمده است که بنده به دلالتی که این جا جای بحث در آنها نیست بیت را از روی نسخه بدلها تصحیح کرده ام.

وزان سپس چو بیامد به رزم شاه برفت [یعنی ایلک برفت] قفا دریده هزیمت به سوی ترکستان
(دیوان، ص ۲۱۷)

این مطلب اشارت به حمله ایلک خان ترک به ایران است که در غیبت سلطان از ایران دو سردار خود سبّاشی و جعفر تگین را به ایران می فرستد و این دو، ابتدا مدت کوتاهی بر بلخ و هرات مسلط می شوند اما سلطان محمود که از ماجرا باخبر می گردد از پس چند جنگ سخت آنان را ریشه کن می کند. ایلک از قدرخان یاری می طلبد و قدرخان با پنجاه هزار سوار به یاری او می رسد، اما محمود در روز بیست و دوم ربیع الآخر سنه ۳۹۸ در دشت کتر ترکان را شکستی سخت می دهد و ایلک را متواری می کند (نگاه کنید به تعلیقات استاد دبیر سیاقی بر دیوان عنصری، ص ۳۸۱-۳۸۳). عنصری در وصف هزیمتیان ترک در رویارویی با سپاه سلطان محمود می گوید:

ز آه سرد بر آوردن هزیمتیان زمین ترکستان سردسیر گشت چنان
قیامت آید این هر دو داغ مانده بود ز تیغ شاه به هندوستان و ترکستان
(دیوان، ص ۲۶۳)

در این که ترکان، هندیان، خوارزمیان، غوریان و بربرها همه اقوامی خارجی و معاند ایران شمرده شده اند و محمود بدون تردید شاه ایران و ایرانی ست ایبات عنصری جای شکی باقی نمی گذارد.

گر سکندر بر گذار لشکر یا جوج بر کرد سد آهین، آن بود دستان آوری
سند تو شمشیر توست اندر مبارک دست تو کو سکندر؟ گو بیا تا سد مردان بنگری
هر گروهی را که بالاشان بدستی بیش نیست [یعنی یا جوج] تیغ هندی بس بود، سدش نباید بر سری
بیش از ایشان دشمن است ای شاه مر ملک تورا ترکی و خوارزمی و غوری و هندی بربری
جمع ایشان چون دمیده موی بر پشت ستور قد ایشان چون کشیده زاد سرو کشمیری
یک تن از بیم تو نتواند که برخیزد ز جای نز مسلمانان و نزا اقصای حد کافری
(ص ۲۹۶)

برای این که گمان نرود که سلطان محمود را شاعران هم عهد او ترک می پنداشته اند، توجه بفرمایید که چگونه عرب بودن پیامبر اسلام (ص) و ایرانی بودن محمود به قرینه هم به کار رفته است:

نجات خلق محمد: محمد و محمود سر نبی و نبی خدا یگان جهان
از آن که بد به حجاز آن و این به ایرانشهر حجاز دین را قبله ست و ملک را ایران
(دیوان، ص ۲۱۹)

باز قرینه ساختن ترک و هند در مقابل محمود ایرانی از ابیات زیر نیک پیداست:

اگر به ترک بکاوند مشهد ایلک
وگر به هند بجویند دخمه چپال
ز خاک تیره خروشِ هزیمنی شنوند
چنان که زو به زمین اندر اوفتد زلزال
ز زخم آن گهر آگین پرند مینارنگ
ز کام آن فرس مهر سم ماه نعال
به ترک جایگهی نیست ناشده رنگین
به هند ناحیتی نیست ناشده اطلال

(دیوان، ص ۱۸۱)

بنده نمی دانم که در کجای شاهنامه بیانی شدیدتر از این ابیات در باب ترکان آمده است، همین دانم که در شاهنامه مدح بزرگان توران چون افراسیاب و پیران نیز دیده می شود. مثلاً:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب
در حالی که در تمام دواوین شعرای غزنویه یک بیت مدیحه در باب ترکان و ترکستان وجود ندارد. پس چگونه می توان گفت که محمود از تاختن فردوسی به تورانیان در شاهنامه ناراحت گردیده است، حال آن که خود وی به شعرای دربارش که صریحاً ترکان را در شعرشان خوار می کردند صله های گران می داد؟

یکی از شعرای محمودیان یعنی استاد فرخی چنان به ترکان می تازد که جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که محمود از معارضت با ترکان ناراحت نمی شده است و خودش را هم ترک نمی دانسته است:

ختا خان را مراد آمد که با تو دوستی گیرد
همی خواهد که آید چون قدر خان نزد تو مهمان
خداوندا جهاندارا ز خانان دوستی ناید
که بی رسمند و بی قولند و بد عهدند و بد پیمان...
زدشمن، دوستی ناید اگرچه دوستی جوید
در این معنی مثل بسیار زد لقمان و جز لقمان
ز ایرانی چگونه شاد خواهد بود تورانی
پس از چندین بلا کامد از ایران بر سر توران
هنوز از بازجویی در زمینشان چشمه ها یابی
از آن خونها کز ایشان ریخت تیغ رستم دستان
به جای آن که تو کردی بر ایشان در کتر، شاها
حدیث رستم دستان یکی بود از هزار افسان...
در آن شیون نکرده ستند خاتونان ترکستان...
زهی اندر جهانداری و بیداری چو افریدون
زهی اندر نکوکاری و هشیاری چو نوشروان

(دیوان فرخی، ص ۲۵۶ - ۲۵۷)

در این که ترکان با ایرانیان (که محمود هم از ایرانیان شمرده شده است) نظر خوشی نداشته اند تردیدی نیست بو نصر مشکان صریحاً به سلطان مسعود که می خواهد از یکی از خوانین ترک به دیگری شکایت کند، می گوید: «زندگانی خداوند دراز باد، ترکان هرگز ما را دوست ندارند. و بسیار بار از امیر محمود شنودم که گفتی: این مقاربت با ما ترکان از

ضرورت می‌کنند و هرگاه که دست یابند هیچ ابقا و مجاملت نکنند» (بیهقی، ص ۶۹۵-۶۹۶). فرزند سلطان محمود، یعنی امیر مسعود هم بر همان عقیده پدرش و بونصر مشکان و فرخی بود که ترکان اعتماد را نشایند: «امیر... نیک از جای بشد... دیگر روز استادم را در خلوت گفت: می بینی کار این ترکمانان کجا رسید؟...» (بیهقی، ص ۷۳۳). «این طایفه اگرچه حالی پیغامها بر این جمله دادند و رضا طلبی می‌کنند، اما به هیچ حال از ایشان راستی نیاید و نخوت پادشاهی که در سر ایشان شده است زود بیرون نشود» (بیهقی، ص ۷۷۶).

پیش از این سخن نیز چون خبر حمله ترکمانان سلجوقی به مسعود می‌رسد «امیر سخت تنگدل شد بدین خبر و وزیر را بخواند و گفت هرگز از این قوم راستی نیاید و دشمن دوست چون تواند بود؟» (بیهقی، ص ۶۶۲). نه تنها محمود و مسعود و فرخی شاعر، بلکه حتی سردار با تدبیر محمود آلتوتاش خوارزمشاه هم با آن که خودش اصلاً ترک بوده، به حکم آن که مانند سبکتگین در محیطی از نظر فرهنگی ایرانی بار آمده بوده است و هویت فرهنگی ایرانی داشته، ترکان را دشمن و خارجی می‌پنداشته است، چنان که در مورد خاقان ترکستان می‌گوید باید با ایشان مدارا کرد، «نه آن که ایشان دوستان به حقیقت باشند، اما مجاملت در میانه بماند و اغوایی نکنند» (بیهقی، ص ۱۰۶). بد عهدی ترکان و معارضت ایشان با امیران غزنوی در جنگ دندانقان پدید می‌آید که بسیاری از ترکان از امیر مسعود روی برمی‌تابند و به دشمن می‌پیوندند اما «غلامان تازیگان با امیر نیک بایستادند و جنگ سخت کردند» (بیهقی، ص ۸۳۵).

امیر دیگر محمود، ارسال جاذب هم نسبت به ترکان نظر خوشی نداشته و به سلطان محمود که به عده‌ای از ترکمانان اجازت داده بود به قلمرو او اندر آیند می‌گوید: «این ترکمانان را اندر ولایت چرا آوردی؟... اکنون که آوردی یا همه را بکش یا به من ده تا انگشتهای نر ایشان ببرم تا تیر نتوانند انداخت» (گردیزی، ص ۱۹۰). این نوع سخن گفتن در باره ترکان، درست ادای همان مضمون شعر فرخی ست. فردوسی چه حرفی در باب تورانیان زده است که از این حرفها تندتر باشد؟ اگر فردوسی از روی کتابی که اصلش در برابر او بوده و احتمالاً نسخه در کتابخانه‌های غزنوی هم وجود داشته، مطلبی را به نظم در می‌آورد، و اگر آن مطلب توهینی است از زبان یکی از پهلوانان شاهنامه خطاب به تورانیان، وقتی که خود محمود و سرداران و درباریان هم همین نظر را در باب ترکان تورانی داشته‌اند، پس دیگر این ادعا که شرح پیروزیهای ایران بر توران بر محمود گران آمد یا او دشنام به ترکان را نمی‌پسندید چه محملی دارد؟

جای هیچ تردیدی نیست که فرخی، سلطان محمود و دیگر افراد آن خاندان را به پهلوانان حماسه های ایرانی مانند می کرده و دشمنان ترکشان را به تورانیان. به موارد زیر توجه بفرماید:

خدا یگان جهان تا بدو [یعنی به امیر یوسف] سپرده سپاه
 به طالع اندر این است کاو کند خالی
 ز خانمان همه نومید شد سپهبد خان
 ز خان و از سپه او زمین ترکستان
 که در قدیم نکرده است رستم دستان
 (فرخی، ص ۲۸۵)

در قصیده دیگری خطاب به نصر بن ناصرالدین برادر دیگر سلطان می فرماید:

کارها کنن چنان که کرد همی
 تو از آن هر دوان دلیرتری
 بیژن گیو و رستم دستان
 خویشان را به آرزو برسان
 تا فرستد تورا به ترکستان
 (دیوان، ص ۲۹۱)

فرخی در این ابیات درست به رفتن بیژن و گیو و رستم، هر کدام به مناسبتی، به توران اشاره می کند که سبب سرشکستگی تورانیان را فراهم ساختند. البته فراموش نشود که هیچ کدام از شعرای غزنویه با شاهنامه فردوسی آشنا نبوده اند و هر جا سخن از داستانهای پهلوانی می رانند لابد به یکی از شاهنامه های نظم یا نثر دیگر نظر دارند. علی ای حال فرخی در جای دیگر در باب فرمانفرمایی محمود بر ایران و نگهداری او از کشور در مقابل هجوم دشمنان ترک و هندو می گوید:

خان به خواری و به زاری بازگشت
 هر که را رای خراسان آمده ست
 از طپانچه لعل کرده روی و ران
 گویا تا باز گردی همچنان
 بد توان کوشید با شیر ژیان
 کارساز و کاربین و کاردان...
 رفت از این سوتا به دریای روان
 روسیان را داد یک چندی زمان
 نیزه اندر دست و در بازو کمان
 همچنان چون بر سر خان چتر خان
 شعر فتح روم گفتستی؟ بخوان!
 (دیوان، ص ۲۶۳)

و باز در همین قصیده می فرماید:

شیر نر در کشور ایران زمین
 از نهیبش کرد تواند زیان

هیچ شه را در جهان آن زهره نیست کاوسخن راند ز ایران بر زبان
(دیوان، ص ۲۶۲)

و نخجیران شکارگاه را به سپاه شکست خورده خان مانند می کند:

راست گفتی که شکسته سپه خانندی پیش محمود شه ایران در جنگ کتر
(دیوان، ص ۱۱۶)

و ترکان از بیم شمشیر امیران غزنوی جای خالی می کنند:

ز بیم تیغ تو تا چین ز ترکان ره تهی گردد اگر زین سوی جیحون بادِ گردی خیزد از میله
(دیوان، ص ۳۵۰)

شاعر دیگر غزنویان یعنی استاد منوچهری دامغانی هم مضامینی از همین دست در مورد ترکان و سلاطین آل سبکتگین به کار می برد:

مملکت خانیان همه بستاند بر در ماچین خلیفتی بنشانند
مرز خراسان به مرز روم رساند لشکر شرق از عراق در گذرانند
زود شود چون بهشت گیتی ویران بگذرد این روزگار سختی از ایران
(منوچهری، ص ۱۷۶)

هند بگشاده و آمل همه بگشاده بود لشکر صعب سوی ترک فرستاده بود
(دیوان، ص ۱۹۹)

جای دیگر استاد صریحاً در مورد ترکان و حمله ایشان به ایران، یعنی سرزمین تحت حکومت غزنویان، آل سبکتگین را ایرانی و مخالف باستانی ترکان می خواند:

دانی کاین فتنه بود هم به گه بیورسپ هم به گه بخت نصر هم به گه بوالحکم
هم گه بهرام گور هم گه نوشیروان هم به گه اردشیر هم به گه روستهم
آخر چیره نبود جز که خداوند حق آخر بیگانه را دست نبد بر عجم
(منوچهری، ص ۷۱)

یک مطلب بسیار مهم دیگر در باب «هویت فرهنگی» شاهان غزنوی این است که درباریان آنها مسلماً ایشان را ترک نمی دانسته اند و صریحاً در گفتارشان سلاطین غزنوی را از ترکمانان و ترکان عموماً، و حتی از ترکانی که در خدمت ایشان بوده اند متمایز می ساخته اند. مثلاً بیهقی در باب طغرل کافر نعمت غلام امیر یوسف عموی سلطان مسعود که بر مولایش خیانت کرد و باعث سقوط امیر یوسف شد می نویسد: «و این ترک ابله این چربک بخورد» (بیهقی، ص ۳۲۶). در نثر بیهقی، ساده دلی و بی پروایی بعضی از غلامان دلاور ترک در مقابل درایت و هوش سلاطین و ایرانیان دربارشان قرار می گیرد چنان که

یکی دیگر از سرداران سلطان مسعود به نام آلتوتاش (یعنی حاجب آلتوتاش که این غیر از سردار داهی و با تدبیر سلطان محمود آلتوتاش خوارزمشاه پدر هارون و خندان است) پس از مشورت با خواجه بزرگ احمد بن عبدالصمد رحمة الله علیه قبول می کند که سلطان مسعود را نصیحت کند و خطرات استبداد را بی را که پیش گرفته بود خاطر نشان سازد. متن مذاکره خواجه بزرگ و آلتوتاش در مورد فرق ترک و تازی یک در میان غزنویان بسیار گویاست:

[خواجه بزرگ] سوی خیمه خویش بازگشت و کس فرستاد و آلتوتاش را بخواند. بیامد و خالی کرد. وزیر گفت تو را بدان خوانده ام از جمله همه مقدمان لشکر که مردی دوتا نیستی و صلاح کار راست و درست باز نمایی. و من و سپاهسالار و حاجب بزرگ با خداوند سلطان درماندیم که هر چه گوئیم و نصیحت راست کنیم نمی شنود و ما را متهم می دارد. و اکنون چنین مصیبت بیفتاد که سوی مرورود و ما را ناصواب می نماید... چه گویی که کار را روی چیست؟ گفت: زندگانی خواجه بزرگ دراز باد. من ترکی ام یک لخت و من راست گویم. بی محابا... وزیر گفت: تو این با خداوند بتوانی گفت؟ گفت چرا نتوانم گفت؟ من نقیب خیلانشان امیر محمود بودم و به ری ماند مرا با این خداوند و آن جا حاجبی بزرگ یافتم... و امروز به درجه سالار نام. چرا باز گیرم چنین نصیحت؟ (بیهقی، ص ۸۲۱-۸۲۲).

پس از این مذاکره خواجه بزرگ بر زبان بوالفضل بیهقی سوی بوسهل زوزنی پیغام می دهد که «چنین و چنین رفت، و این باز پسین حیلست است تا چه رود. و اگر ترک سخت ساده دل و راست نبودی تن در این ندادی» (بیهقی، ص ۸۲۲). پس خواجه بزرگ، خودش و بوسهل زوزنی و امیر را، از آلتوتاش از لحاظ فرهنگی و قومی جدا می داند. امیر مسعود هم پس از آن که آلتوتاش بار می یابد و «سخن تمام یک لخت و ار ترکانه» می گوید: جواب می دهد که: «تورا فرا کرده اند تا چنین سخن می گویی به سادگی. و اگر نه تورا چه یارای این باشد؟ باز گرد که عفو کردیم تورا از آن که مردی راست و نادانی، و نگر تا چنین دلیری نیز نکنی» (بیهقی، ص ۸۲۲).

حتی میان ترکان داهی و کارکشته هم با امیران غزنوی فرق بوده است زیرا سلاطین غزنوی را ایرانی حساب می کرده اند چنان که وزیر دیگر مسعود هم در حضور سلطان مسعود دوبار آلتوتاش خوارزمشاه را ترک می خواند: «اما چنان دانم که [فسادی تولد] نکند که ترک پیر و خردمند است». (بیهقی، ص ۴۰۹ و قس ۳۲۷ و ۴۱۶، و ایضاً در باب بگتغدی. (۸۳۱).

حاصل سخن این که سلاطین غزنویه بیشترشان ایرانی الاصل بودند با این توضیح که

محمود از مادری ایرانی در ایران زاده و بزرگ شد و پدرش هم که ترک بود بزرگ شده ایران بود. پسر سلطان محمود، مسعود نیز از پدری نیم ایرانی و مادری ایرانی زاده شد و در ایران هم پرورش یافت. پسر دیگر محمود یعنی محمد که در ادب عرب و عجم دست داشت و از او شعرهای عربی و فارسی در دست است. حتی برادر محمود، اسماعیل هم که از مادری به غیر از مادر زاولی محمود بود بیشتر اهل آمیزش و نشست و برخاست با علماء و ادباء بود و به همین خاطر هم از محمود شکست خورد و تخت سلطنت را از دست بداد. ذکر علم دوستی اسماعیل را ابن فندق و ابن اثیر و همچنین سبکی در طبقات الشافیه آورده اند و چند رساله فارسی و عربی به او منسوب است.

اختتام سخن را و برای مقایسه، بنده چند مورد از دیوان سوزنی سمرقندی که ممدوحینش سلاطین سلاجقه از ترکمانان صحراگرد آسیای میانه بودند و هیچ کدامشان هم سواد درستی نداشتند، نقل می کنم تا میزانی باشد برای سنجش نوع القاب و عناوینی که سوزنی بر ممدوحین خود می نهد با آنچه که شاعران دربار غزنویان برای ممدوحین خود به کار برده اند. در ضمن توجه خوانندگان محترم را به نحوه برخورد سوزنی با دو کشور ایران و توران و با شاهان ایرانی و افراسیاب و آل و تبار او هم جلب می کنم.

سوزنی در مدح سلطان مسعود ثانی سلجوقی می گوید:

ای به تاج و تخت شاهی وارث افراسیاب گرد فتح و نصرت از نعل سم افراس یاب
(دیوان، ص ۱۲۱)

یا در مدح تمغاج خان گوید:

خسرو توران کز ایران بر رقاب سرکشان کم شود سر گر به توران بر کشد تیغ از قراب
شاه را ایران و توران کسبی و میراثی است کسبی از تیغ و فرس، میراثی از افراسیاب
(دیوان، ص ۱۲۹)

شاه توران دار ایران گیر بود افراسیاب وارث افراسیابی این بدار و آن بگیر

بسیار فرق است میان ممدوحی که شاعر او را می گوید ایران را از توران با تیغ و فرس کسب کن، با آن که شاعر می گوید:

شیر نر در کشور ایران زمین از نهیبش کردتواند زیان
این را می گویم و سخن به پایان می برم که در تمام دواوین شعرای غزنویه بنده حتی یک مورد نیافته ام که ممدوح به شاهان توران مانند شده باشد. همه سخن از مانده بودن ایشان است به پادشاهان حماسی ایران.

خلاصه آن که آنچه درباره ترکان و ترکمانان و غزان و تاتاران از بیسوادی و زورگویی و ظلم و ستم و مردم‌کشی و ویرانگری و چپاول و... نوشته اند، به دلایلی که ذکر شد، استثناءً درباره پادشاهان غزنوی از نسل اول به بعد صدق نمی‌کند. به نظر بنده محمود غزنوی از نقطه نظر هویت فرهنگی و هویت سیاسی مسلماً خود را ایرانی می‌دانسته است، و رای کسانی که او را ترک می‌پندارند ارزش بیشتری از عقاید افراطی پان‌تورانیست‌ها ندارد.

دانشگاه دولتی کالیفرنیا

فهرست منابع:

- ۱- بیهقی، ابوالفضل. تاریخ بیهقی، به تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۲۵۳۶.
- ۲- تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: چاپ زوار، ص ۷-۸.
- ۳- ترجمه تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، تهران.
- ۴- حمد مستوفی. تاریخ گزیده، به همت عبدالحسین نوانی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- ۵- ریاحی، محمد امین، سرچشمه های فردوسی شناسی، تهران: پژوهشگاه، ۱۳۷۲.
- ۶- سوزنی، دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، به اهتمام ناصرالدین شاه حسینی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- ۷- عنصری، دیوان عنصری، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: سنائی، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
- ۸- فرخی، دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: زوار چاپ سوم با تجدید نظر، ۱۳۶۳.
- ۹- قمی، حسن بن محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، (تألیف ۳۷۸ هـ. ق.)، ترجمه حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی (در قرن نهم)، به تصحیح سید جلال الدین تهرانی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۱ (چاپ یکم!) (از روی چاپ مطبوعه مجلس).
- ۱۰- گردیزی، تاریخ گردیزی، به تصحیح ع. حبیبی. تهران.
- ۱۱- مجمل التواریخ والقصص، تصحیح ملک الشعراء بهار، تهران: ۱۳۱۸.
- ۱۲- منوچهری. دیوان منوچهری دامغانی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۱۳- Nāzim, Muhammad. The Life and Times of Sultan Mahmūd of Ghazna. Lahore: Khalil and Company. 1973.
- ۱۴- نظام الملک. سیرالملوک (سیاستنامه)، به اهتمام هیوبرت دارک، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۲.